

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: پذیرش کبرای کلی وجود و جواز نسخ در قرآن

بحث در آیات شریفه سوره بقره بود، نکاتی را در مورد این آیات بیان کردیم و بحث به اینجا رسید که آیا در این آیات نسخی واقع شده یا خیر؟ به صورت کبروی اثبات کردیم که نسخ در قرآن کریم هم امکان دارد و هم امکان واقع شدن دارد و یک قدر متیقن از نسخ هست که آن «نسخ القرآن بالقرآن» است؛ یعنی یک آیه‌ای ناسخ آیه‌ی دیگری قرار بگیرد. حالا این کبری روشن شد.

بررسی نمونه‌ای از وقوع نسخ در طائفه‌ی اول آیات جهاد

در این آیات شریفه روشن است که نسخ واقع شده به مواردی از این دست در طائفه‌ی اول آیات عنایت فرمایید:

مورد اوّل: خود این آیه (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) بقره ۱۹۰ ناسخ آن آیاتی است که دلالت بر وجوب صفح و عفو دارد.

مورد دوّم: آیاتی که دلالت داشت بر اینکه (دَعُ أَذَاهُمْ) (احزاب ۴۸) البته مرحوم عروسی حویزی (ره) در تفسیر «نور الثقلین» در جلد یک صفحه ۱۷۸ آمده است که: «روی عن ائمتنا (ع) عن هذه الآية ناسخة لقوله كفوا ايديكم» این هم یک نسخ دیگر.

حالا دو نکته اینجا لازم است قبل از مطلب به عرض برسانیم و آن اینکه:

نکته اول: قول به نسخ موقوف به روایت نیست

اگر ما روایتی هم درباره‌ی نسخ نمی‌داشتیم، و یا به تعبیری دیگر، آیا حتماً باید یک روایتی بیاید دلالت کند بر اینکه یک آیه‌ای ناسخ آیه دیگر است، یا اینکه اگر روایت هم نباشد، ما اگر دیدیم دو آیه در دو زمان نازل شده و بین اینها تنافی وجود دارد، قابل جمع نیست و مسئله‌ی اطلاق و تقیید، عام و خاص وجود ندارد در اینجا راه دیگری وجود ندارد، غیر از اینکه قائل به نسخ شویم.

پس می‌خواهیم این نکته را عرض کنیم که ما ولو، از روایت به عنوان تأیید برای نسخ استفاده می‌کنیم، اما این طور نیست که قول به نسخ، موقوف و مشروط به روایت باشد؛ از این رو، اگر ما روایتی هم در اینجا نمی‌داشتیم، می‌گفتیم این دو آیه کمال تنافی بین‌شان هست، یکی آیه دال بر وجوب کف است (كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ) نساء ۷۷ و یک آیه هم امر به قتال است: (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) بقره ۱۹۰ لذا راهی وجود ندارد، غیر از اینکه نسخ را قائل شویم، حالا این روایت هم خودش مؤید برای نسخ است و گفتیم در این آیات شریفه، این مقدار نسخش مسلم است.

نکته دوم: ممکن است ناسخ متعدّد باشد و منسوخ واحد

و این نکته را عرض کنیم ممکن است ناسخ متعدّد باشد و منسوخ واحد باشد، این امکان وجود دارد، در باب نسخ، اینطور نیست که بگوییم حتماً ناسخ، باید یک آیه واحد باشد، ممکن است دو آیه چند آیه، ناسخ یک آیه واقع شوند، این روشن است.

بررسی نظریه‌ها در مورد احتمالات پیرامون طائفه‌ی اول آیات

الف. بررسی نظریه قید بودن فراز الذین یقاتلونکم

حالا اگر ما آمديم اين (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را قید قرار دادیم (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) آیا می‌توانیم بگوییم آیاتی که به صورت مطلق آمده، ناسخ او است؟ در سوره بقره، در همین آیه 191 آمده است (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ) و در سوره توبه آمده است (قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) باز (فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) 6 توبه. اگر آمديم (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را قید قرار دادیم که در ذهن شریف‌تان هست ما این نظریه را نپذیرفتیم، لذا طبق این احتمال دو ادعا و دو راه حل از منظر مختار برای دفع آن وجود دارد.

ادّای اول: قتال با مقاتلین در هر جا

می‌گوییم آیه 191 می‌فرماید با کسانی که با شما جنگ می‌کنند فقط بجنگید، مقاتله کنید با آنهایی که با شما قتال می‌کنند. اما آیه بعد می‌فرماید «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» یا در سوره توبه چند آیه دیگر آمده. حال اگر کسی در اینجا بگوید ما (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را می‌آییم مقید برای آن آیات بعد، قرار می‌دهیم، یعنی در آیات بعد دارد (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ) این ضمیر «هم» در اینجا اگر (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را قید قرار دادیم یعنی «وَأَقْتُلُوا» این مقاتلین را هر جا پیدا کردید.

راه حل و ردّ ادعای اول

روشن است که در اینجا دوران امر بین این است، یا این آیات را ناسخ آن (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) قرار دادید که اگر ناسخ قرار دادید به این معناست که خدای تبارک و تعالی اول فرموده: «با آنهایی که با شما جنگ می‌کنند بجنگید»، بعد آمد این قید را برداشت و فرمود: «هر جا پیدایشان کردید کفار را بکشید»!

ادّای دوم: جریان قاعده‌ی مطلق و مقید

یا این است که (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را قید این اطلاعات بعد قرار بدهیم بگوییم این آیاتی که می‌گوید (فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) یا (قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً) اینها مطلق است و (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) قید برای آن است. و از همین جا برخی مثل صاحب آن کتاب «جهاد در اسلام» ادعای این را دارد که در قرآن ما دو دسته آیات داریم یک آیات (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) دارد که قید است، آیات دیگری هم داریم که مطلق است، مثل همین (قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً) یا (وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ) این (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَأَوْاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) 73 توبه بعد گفته ما باید قاعده‌ی مطلق و مقید را در تمام این آیات جاری کنیم! و نتیجه بگیریم که در قرآن کریم فقط خدای تبارک و تعالی تشریع فرموده مقاتله‌ی با کفاری که با مسلمان‌ها جنگ می‌کنند، اما اگر یک کفاری هستند که کاری به کار مسلمان‌ها ندارند و اذیت و جنگی ندارند، قرآن دلالت بر مشروعیت مقاتله‌ی با اینها ندارد، این هم یک ادعاست در اینجا.

البته شما این نکته را در اصول خواندید که: «الخاص مخصص للعامة وإن كان مقدماً» یعنی اگر الآن گفتند: «لا تكرم الفساق من العلماء» بعد گفتند: «اکرم العلماء» در اینجا اگر عام زماناً بعد از خاص صادر شود خاص مقدم، مخصص عام مؤخر است، یعنی اگر مقید زماناً قبل از مطلق صادر شود مطلق را تقیید می‌زند، این یک امر مسلمی است و کسی هم درباره‌ی آن تردید نمی‌کند، ولی در نسخ، ناسخ باید مقدم باشد، یعنی مقدم نمی‌تواند ناسخ موخر باشد و این یکی از فرق‌های بین تخصیص و نسخ است.

راه حل و ردّ ادعای دوم

پس بحث این است که آیه ظهور در قیدیّت دارد و می‌فرماید: **(وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ)**، این **(الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ)** قید است، آیا این می‌تواند آیات مطلق را تقيید بزند یا خیر؟ ما اینجا فقط یک نکته داریم در ردّ این مطلب و آن اینکه در عام و خاص، دو گونه عام داریم:

عام ظاهر: یک وقت، یک لفظی ظهور در عموم دارد، می‌گوییم: «اکرم العلماء»، در اینجا «العلماء» جمع محلی به الف و لام است و ظهور در عموم دارد؛

عام ناص: یک وقتی است که یک لفظی، نصّ در عموم است، اگر مولا آمد گفت: «أكرم كل عالم» بعد تأکید کرد «جميعهم»، در اینجا چنین تأکیدی اصلاً نصّ در عموم می‌شود، اینجا دیگر قابل تخصیص نیست عرفاً. و ما نحن فيه یعنی در بحث آیات جهاد تصادفاً همین طور است، در این آیات جهاد در بعضی آیاتش می‌فرماید: **(قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً)** همه‌شان را، یعنی همه‌ی مشرکین چه آنهایی که با شما جنگ می‌کنند و چه آنهایی که جنگ نمی‌کنند! **(وَأَقْتُلُوهُمْ)** اگر همین اندازه بود که خیلی خوب می‌گفتیم این ضمیر هم برمی‌گردد به همان‌هایی که دارند با شما جنگ می‌کنند بعد می‌گوید: **(حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)** یا **(حَيْثُ نَقَفْتُمُوهُمْ)** یعنی هر جا یک مشرکی را پیدا کردید بکشید، یعنی چه با شما جنگ کند و چه نکند؛ بعبارةً آخری عرف اینجا دیگر قاعده‌ی عام و خاص و اطلاق و تقيید را جاری نمی‌کند.

تبیین و توضیح راه حل ادعای دوم، در ضمن بیان دو مبنا

به دیگر سخن لازم است یک مقدار، به بحث اصولی این مطلب اشاره کنیم. از این رو خواهیم گفت که در زمینه عام قابل تخصیص دو مبنا در اصول وجود دارد:

«مبنای اول یا مبنای مشهور»: عام ناص، عرفاً غیر قابل تخصیص است

چه اینکه در میان اصولیین، کثیری از ایشان می‌گفتند: «الخاص يخصّ العام لأنه ناص» به طور مثال: اول گفته «اکرم العلماء» و بعد گفته: «لا تكرم زيدا» چون اسم زید در «العلماء» یا جمله‌ی اول، دلالت ظهوری بر زید دارد، اما اسم زید جمله‌ی دوم یا «لا تكرم زيدا» دلالت ناصی یا تصریحی دارد، در اینجا مشهور اصولیون می‌گویند: «الخاص يخصّ العام لأنه ناص»؛ خیلی از اصولیین این مبنا را دارند.

تبیین راه حل طبق مبنای مشهور: عام طبق این مبنا، ناسخ خاص می‌شود و آیات جهاد از این قسم است

بنابر این طبق این مبنا، می‌گوییم اگر یک جایی عام، ناص شد، مثل آیات جهاد؛ همانند آیه‌ی **(قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً)** در اینجا **(الْمُشْرِكِينَ)** خودش جمع محلی به الف و لام است و نیاز نبود که بگوید «كَافَّةً»، بعد می‌فرماید: **(حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ)** یا **(حَيْثُ نَقَفْتُمُوهُمْ)** اینها معنایش این است که این عام، به صورت ناص است و اگر این‌طور شد، نمی‌توان گفت: **(الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ)**، مقید آن است، بلکه باید بگوییم این عام، ناسخ آن مقید است، ناسخ آن خاص است، یعنی اول فرموده اگر با شما قتال کردند با آنها جنگید و بعد می‌فرمایند نه، اینها استحقاق بالاتر از این را دارند، هر جا پیدایشان کردید اینها را بکشید، اصلاً به هیچ وجهی، قاعده‌ی اطلاق و تقيید در اینجا جریان پیدا نمی‌کند و واقعاً آدم تعجب می‌کند که اگر یک کسی اصول را در همین حدّ کتاب «معالم الاصول»، یا در حدّ کتاب اصول فقه واقعاً بخواند، قائل به این قول نمی‌شود، یعنی اینکه بگوییم این مقید، آیات را تقيید می‌زند.

باز هم این نکته را عرض کنیم که ممکن است یک آیه قید باشد و ده آیه، مطلق باشد؛ در این موارد، باز هم از نظر اصولی یک آیه می‌تواند ده آیه دیگر را تقيید بزند، اینها درست است، یعنی کسی نباید در مقابل این قول بگوید یک آیه‌ی قید وجود دارد و ده تا آیه داریم مطلق است، باشد! از نظر اصولی اگر ده تا عام داریم یک قید، اولی می‌تواند با یک کلام بیاید تمام اینها را تقيید بزند؛ ولی بحث این است که ملاک تقيید و تخصیص این است که «خاص باید ناص باشد نه عام. در حالیکه الآن در ما نحن فيه،

عام، ناص است و می‌گوید هر جا اینها را دیدید همه‌شان را بکشید.

«مبنای دوم یا نظریه‌ی شاذ»: عام ناص، قابل تقیید است

حالا اگر کسی یا کسانی مبنای مشهور را در اصول، قبول نکنند و آمدند گفتند مبنای دوم اظهر و ظاهر است، یعنی بحث ناص را کنار بگذاریم.

تبیین راه حل طبق نظریه‌ی شاذ: عام طبق این مبنا، ظهورش اقوا از خاص بوده و لذا مقدم است.

حتی در این صورت نیز، به قائلین به این قول خواهیم گفت که: آیات عام، اظهر از آن آیه است؛ به دیگر سخن: اولاً: در آن آیه احتمال قوی که ما قبول کنیم این است که این قید نباشد! ثانیاً: بر فرض که قید باشد، ظهور عام در عموم اگر اقوای از ظهور خاص در خصوص باشد، باز عام مقدم است؛ شما ببینید اصلاً بحث عام و خاص یک امر عرفی است و یا بحث اطلاق و تقیید، یک امر عرفی است، الآن اگر مولا به یک کسی بگوید: «شما اگر دیدید زید لباس طلبگی‌اش را پوشیده او را اکرام کنید». حال اگر مولا بعد از یک مدتی بگوید: «زید را اکرام کنید هر طوری که دیدید!» در اینجا عرف می‌گوید پس مولا از آن حرف قبلی خود دست برداشته است و این آیات جهاد ابتدایی نیز، همین طور است، لذا باز می‌توانیم بگوییم این آیاتی که می‌گوید: (حَبِّثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) یا (حَبِّثُ تَقَفْتُمُوهُمْ) یا (قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً)، ناسخ آن آیه است اگر مسئله‌ی قیدیّت در کار باشد. این پاسخ هم راجع به مبنای دوم.

البته محققینی که قصد مراجعه درباره‌ی اقوال و کتبی دارند که در آن بحث ناسخ بودن این آیات آمده یعنی آیات (قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً) یا (وَ اقْتُلُوهُمْ نَقَفْتُمُوهُمْ) یا (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَبِّثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) می‌توانند به این کتب مراجعه کنند چه اینکه این مطلب در میان اهل سنت، در «نواسخ القرآن» عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی بن جوزی (508-597 هـ ق) و «الجامع فی احکام القرآن» محمد بن احمد انصاری قُرطبی (م 671 هـ ق) آمده که قائل به همین نسخ است. و در میان پیروان اهل بیت (ع) در بعضی روایات ما هم آمده و اشاره‌ای به این مطلب ذکر شده. در بعضی از تفاسیر فارسی هم شاید ببینید که البته اصل مطلب مال خودشان نیست و از کلمات بزرگانی مثل مرحوم علامه طباطبایی (ره) یا دیگران گرفته شده است.

ب. بررسی نظریه تدریجی بودن نزول آیات جهاد

آیا اگر ما در باب آیات جهاد قائل به تدریجیت شدیم، گفتیم آیات جهاد مثل آیات تحریم خمر تدریجاً نازل شده، آیا تدریجیت منافات با قول به نسخ دارد؟

علامه طباطبایی (ره): تدریجی بودن منافات با قول به نسخ دارد

از کلمات مرحوم علامه طباطبایی (ره) همین استفاده می‌شود، مرحوم علامه طباطبایی (ره) تقریباً می‌خواهند همین را بفرمایند که این مرحله به مرحله بوده، لذا نسخ هم در کار نیست!

مناقشه بر نظریه‌ی علامه طباطبایی (ره) از منظر مختار؛ غیر از آیات خمر، تدریجی بودن موید نظریه‌ی نسخ است و ما نحن

فیه ظهور در تدریجیت دارد

ولی به نظر می‌رسد که ما اگر قائل شدیم آیات جهاد تدریجی بوده در آن اصل هم نسخ، راه دارد، به اینکه می‌گوییم اول خداوند فرموده (كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ)، بعد فرموده (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلُمُوا)، بعد فرموده (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ)، بعد فرموده: (قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ)، 123 توبه بعد هم فرموده «قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً»، هر مرحله‌ای ناسخ مرحله‌ی قبل است؛ پس اتفاقاً تدریجی بودن سازگاری دارد و مؤید ناسخیت است.

البته ما یک مواردی داریم تدریجی هست و نسخ هم در آن راه ندارد، در آیات خمر خدای تبارک و تعالی اول فرموده: «يَسْأَلُونَكَ

عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» اما تحریم نکرده، بعد فرموده: (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) 43 نساء بعد هم فرموده (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ) 90 مائده چون این مرحله با مرحله قبلی منافات ندارد، در مرحله اول فرمود (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمْ أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا) بقره 219 مرحله بعد هم فرمود: (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى) که منافاتی ندارد، مرحله آخر هم فرمود حرام است، باز منافاتی ندارد. اما در ما نحن فيه اگر قائل به تدریجی بودن شدید که هست و ظهور در تدریجیت دارد، اینجا باید مسئله‌ی نسخ را به وضوح بپذیریم و مفری از آن نیست.

نتیجه گیری نهایی از آیات طائفه اول

از این آیات مسئله‌ی جهاد ابتدایی را به خوبی استفاده کردیم، مخصوصاً در این آیات تعلیل بود (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ)، ما گفتیم اصلاً دو غایت برای جهاد ابتدایی در این آیات ذکر شده؛ اول اینکه فتنه نباشد؛ و دوم اینکه دین برای خدا باشد و دین دیگری در جامعه نباشد. البته راجع به کلمه‌ی «فِتْنَةً» نیز، بحث زیاد کردیم و ولو روایت معتبر هم در این زمینه وارد شده که مراد از فتنه، شرک است، ولی ما گفتیم بدون روایات و صرفاً با استفاده از آیات قرآن و آن آیه سوره نساء استفاده کردیم که مراد از فتنه، «شرک» است و این تفسیر از صدر اسلام بوده است، نه آن طوری که صاحب کتاب «جهاد در اسلام»، عبارتش را قبلاً خواندیم، که گفته بود: «ظن قوی من این است که به مرور و از برخی از تفاسیر وارد شده» که گفتیم خیر، از صدر اسلام بوده و آیات به خوبی دلالت بر جهاد ابتدایی دارد و اگر (الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ) را قید گرفتیم این آیه‌ی اول می‌شود جهاد دفاعی، آیات بعد می‌شود جهاد ابتدایی و باز هم از آیات می‌توانیم جهاد ابتدایی را استفاده کنیم. اگر «الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» را قید گرفتیم مفهومش این می‌شود که با آنهایی که با شما مقاتله نمی‌کنند ن جنگید، ولی آیات بعد به عنوان ناسخ می‌آید که جهاد ابتدایی هم هست و با آنهایی که با شما نمی‌جنگند هم بجنگید.

و مجدداً این نکته را برای چندمین بار تکرار می‌کنم چون نکته‌ی خیلی مهمی است و آن این است که جهاد ابتدایی که در اسلام مشروع شد یک مقابله به مثلی است با سیاست کفار و مشرکین، کفار و مشرکین «الی یوم القیامة» نه فقط در زمان رسول خدا(ص)، بلکه «الی یوم القیامة» سیاستشان این است که آنهایی که متدین شدند را از دین اسلام به همان حالت شرک و کفر برگردانند و لذا اسلام هم آمد همین سیاست را در مقابل خود آنها گرفت که یا آنها بیايند مسلمان شوند و منطق قوی اسلام را ببینند بپذیرند یا باید کشته شوند، اینطور نبود که ابتدا اسلام بیاید مسئله‌ی اسلحه را مطرح کند، مسئله‌ی جنگ را مطرح کند، به زور بخواهد دین را به دیگران تحمیل کند که بحث‌های مفصلی دارد مخصوصاً در آیه (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) بقره 255 که اگر توفیقی باشد ان شاء الله بیان می‌کنیم. این نتیجه‌ی آیات سوره بقره بود.

جلسه‌ی آتی ادامه بحث و بررسی طائفه‌ی دوم آیات

آیه بعد که می‌خواهیم عنوان کنیم آیات 36 تا 40 از سوره مبارکه انفال است: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ) (36) لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (37) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأَوَّلِينَ) (38) وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) (39) وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعَمَ النَّصِيرِ) (40)) مطالعه کنید تا جلسه آتی ان شاء الله

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين